



۳+

در حداکثر فاصله، به زندگانی که حداقل فاصله را با بدنی حاوی مرگ داشته‌اند تسلیم می‌گوییم، خیلی دور، در حداکثر فاصله بی‌آنکه حتی به حریمی نزدیک شویم که در شعاع مرگ باشد. اینجا است که «انگ» متولد می‌شود!

همه جور مصیبتی بلد بودیم الا زاری کردن در زمانه کرونا

سرم را گذاشتم روی شانه‌های خودم و گریه کردم



مهدی جلیلی
روزنامه‌نگار

در آن سردخانه، قفل قفسه سرد براقی را باز کردند. دستکش یک بار مصرفی را دادند دستم و گفتند زیپ کاور را خودت باز کن. بعد از ۲۲ روز که ندیده بودمش حالا فقط یک کاور پلاستیکی حجاب بود بین ما. زیپ را تا آنجا که صورتمش را ببینم بردم پایین. آرام خوابیده بود. با صورت سفید و چشم‌های درشتش. بدنم یخ زده بود. تنها بودم. کسی نباید آنجا می‌آمد. خطرناک بود. ممنوع بود. تنها بودم. سرم را گذاشتم روی شانه‌های خودم و گریه کردم. ظهر بود. نمی‌دانستم چطور باید با آدم‌های آن طایفه بزرگ روبه‌رو شوم. آنها که در حیاط بیمارستان، برحذر شده از ایستادن کنار هم، هر یک گوشه‌ای گرفته بودند و گریه می‌کردند. برگشتم. باز آنهایی که راه نمی‌آمد. رفتم توی حیاط بیمارستان. آدم‌های آن طایفه بزرگ، ممنوع از آغوش کشیدن هم، با صورت‌های خیس زیر ماسک، سرشان را گذاشته بودند روی شانه خود و گریه می‌کردند. انگار ما هیچ وقت آن طایفه مهربان بزرگ نبودیم که آغوش‌مان برای هم باز بود. ترس خورده بودیم از مرگ عزیز. کسی دوست نداشت عزیز



دیگری بمیرد. ما اصلاً بلد نبودیم آنجا چه کار کنیم. ما همه جور مصیبتی بلد بودیم الا زاری کردن در زمانه کرونا. کسی حرف نمی‌زد اما همه فکر می‌کردند چطور باید مراسم تدفین را برگزار کرد. کسی دوست نداشت عزیز دیگری از دست برود. به مراسم دفن، سوم، هفتم و چهلم فکر می‌کردیم. به سکوتی که باید در آن تنها گریه می‌کردیم. اما اصلاً مگر می‌شد زنی را که برای یک طایفه، مادری کرده بود این‌طور به خاک سپرد. بدون اعلان عمومی، بدون عزاداری درخوری برای مادر، بی‌ختم، بی‌روضة، در سایه ترس از دست رفتن بزرگترها، بی‌آغوش کشیدن همدیگر. برای مائترک‌ها عزاداری مناسک مفصلی دارد. بخشی از هویت ماست. چطور می‌شود روضه نخواند، زاری نکرد، بر سینه نزد و عزا را از سر گذراند. بی‌آنکه بگوییم، در قراری ناگفته هر روز غروب دور از هم جمع می‌شدیم بر سر مزار مادری که از دست رفته بود. تن دادیم به مناسکی که از آن ما نبود. به سکوت؛ به توصیه‌های ستادی. تن دادیم به گریه کردن در تنهایی. به فریاد در خلوت خانه‌های خودمان. غریب شده بودیم در شهرمان، ما بچه‌های مادر مرده که می‌رفتیم گوشه گورستان، منفصل از هم می‌نشستیم، سرمان را می‌گذاشتیم روی شانه خودمان و زار می‌زدیم. ما این مصیبت را بلد نبودیم. ما در آغوش هم بزرگ شده بودیم؛ در هر شادی و هر عزایی. ولی حالا باید منفصل و یکه و دور ایستاده از هم، به چشم‌های سرخ یکدیگر نگاه می‌کردیم. ما که جگرمان می‌سوخت و سرمان را می‌گذاشتیم روی شانه خودمان و گریه می‌کردیم؛ در سال عزا.

مردن در اثر بیماری مسری وحشت را مضاعف می‌کند چراکه که گویی بنا است مرگ از قبر بیرون آید و هر چیز نزدیک به خودش را دربرآید. تنهایی نزدیکان به چنین مرگی مضاعف است، چراکه هم عزیز از دست داده‌اند، هم با مرگی مسری تماس داشته‌اند

چه اندوهی بیش از این می‌توان تصور کرد؟ وضعیتی برزخی که نه در جمع زندگان بودن است و نه در جمع مردگان. سوگواری عملی است که زندگان انجام می‌دهند تا مرگ را تحمل‌پذیر کنند. سوگواری در چنین وضعیت برزخی شاید خودش نوعی مردن باشد، مردنی نمادین و بی‌پناهی عمیقی که رنجی سهمگین را آوار می‌کند.

حل‌نشده باقی بماند. به گرافی که طراحی کرده‌ام نگاهی بیندازیم؛ فرض کنید فرد یا اجتماع با یک فقدان مواجه شده و دچار یک ماتم است اما فرصت برپایی عزاداری از طریق مناسک را ندارد. همه چیز در یک ابهام و تعلیق بزرگ قرار گرفته و فرد در گذشته در شرایطی خاص به خاک سپرده می‌شود. در چنین شرایطی بازماندگان با یک تعلیق منسکی و اختلال در سوگواری مواجه خواهند شد که در آینده می‌تواند صدمات جبران‌ناپذیری را بر افراد یا گروه‌ها وارد کند.

دوسویه مهم اختلال در سوگواری

در جریان مطالعات میدانی‌ای که از اسفند ۱۳۹۸ تا به امروز انجام داده‌ام، چه در گورستان پایتخت یعنی بهشت زهرا یا تهران و چه طی مصاحبه‌های عمیق و طولانی با بازماندگان متوفیان ناشی از مرگ کرونایی و غیرکرونایی، به این نکته دست یافتیم که در مدیریت مرگ و اختلال سوگواری، نباید تنها به‌طور ویژه به بازماندگان و داغ‌دیدگان توجه کرد بلکه باید همزمان بر بستری که مرگ در آن رخ می‌دهد و نیز مبتلایانی که تجربه‌ای کاملاً متفاوت از مرگ دارند نیز توجه نشان داد. پس در بحران مرگ در آینده‌ی دم کرونا، ما عملاً با دو موقعیت مواجهیم: ۱. موقعیت تنهایی دم مرگ و فقدان مناسک مربوط به آن و ۲. فقدان مناسک پس از مرگ و تنهایی بازماندگان و عدم انسجام و همبستگی اجتماعی.

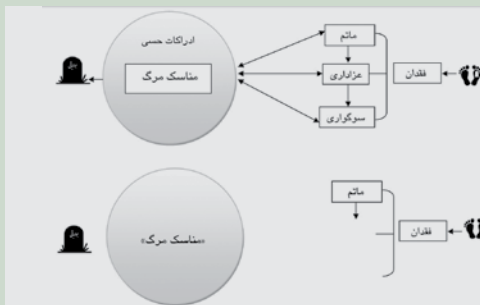
لزوم وجود تعامل بین ماتم و عزاداری

اما نکته مهمی که در ادامه باید به آن اشاره کرد این است که ماتم به‌وجود آمده به‌تنهایی و مستقیماً موجب اجرای مناسک عزاداری نمی‌شود بلکه تعامل عمیق بین ماتم و عزاداری باید شکل بگیرد تا بازمانده‌ها به‌سلامت از فروپاشیدگی نظم موجود گذر کنند. به عبارتی اگر چه در هر بستر فرهنگی، مناسک با جزئیات متفاوتی انجام می‌شوند اما پیوند میان این جزئیات می‌تواند یک نسخه تجویزی برای تجربه گروهی باشد. این نسخه تجویزی، به شکل تجربه گروهی تنها برای افراد سوگوار در نظر گرفته نمی‌شود بلکه انتظار می‌رود کل جامعه آن را در اطراف فرد متوفی به‌صورت یک عمل جمعی انجام دهند. به‌نظر می‌رسد آنگاه که در تجربه ماتم، این تعامل اجتماعی برقرار نباشد اختلال جدی‌ای جامعه را فرا می‌گیرد؛ چیزی شبیه طعم زهر آکین تنهایی! مفهومی که بارها از زبان مصاحبه‌شوندگان و داغداران مرگ در این روزها شنیدم.

چنین مرگی مضاعف است، چراکه هم عزیز از دست داده‌اند، هم با مرگی مسری تماس داشته‌اند و هم از نعمت بودن در جمع زندگان گریزان از مرگ محروم شده‌اند. این فرآیند نوعی طردشدگی مضاعف است و در آستانه‌های نوعی قرارگیری در وضعیت احتضار؛ احتضاری که لزوماً به مرگ ختم نمی‌شود اما تا آستانه‌های مرگ رفتن است و

مناسک مرگ که در هر فرهنگی متفاوت برپا می‌شود با ورود مدرنیته تحت الشعاع قرار گرفته است. به گفته «والتر» با ورود متخصصان جدید مرگ، مرگ در دنیای مدرن تبدیل به یک امر عقلانی، پزشکی و بوروکراتیک شده است. پس مناسک پیرامونی این پدیده هم تغییراتی را به‌خود دیده است که در دوران کرونا به اوج رسید

در خصوص این مناسک در جامعه ایرانی که به‌صورت جدی و عمیقی با دستورالعمل‌های دینی پیوند خورده، در ایام کرونایی شاهد دستورالعمل‌های نوبنی در ابتدا نه از منظر دینی بلکه از منظر پزشکی و عقلانیت بودیم. از اجرای پروتکل جهانی بهداشت و انجام ندادن شیوه‌های مناسکی در مرگ‌های عادی تا استفتا از مراجع دینی و اعلام دستورالعمل‌های متفاوت از سوی آنها. برخی مراجع دینی برپایی تمامی مناسک مرتبط با جسد را با حفظ و رعایت بهداشت در دستورالعمل گنجانده‌اند. فارغ از برپایی مناسک مرتبط با جسد که خود تأثیر بسزایی در ذهن بازماندگان فرد متوفی داشت نحوه حضور بازماندگان در مناسک و انجام ناقص یا انجام ندادن بسیاری از مناسک تشییع، بواسطه دستورالعمل حفظ فاصله فیزیکی، موجب شد تا بی‌نظمی ناشی از فقدان یک فرد در یک گروه اجتماعی کماکان



نحوه مواجهه گروه یا جامعه داغ‌دیده با پدیده مرگ و عبور از آن؛ از زمان تبدیل بدن به جسد تا پایان خاکسپاری در شرایط عادی و بحران کرونایی.

